



پویشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

امنیتی‌سازی برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران به عنوان راهبرد اصلی

رژیم اسرائیل

پنجم اسفند یکهزار و چهارصد و چهار



www.paiab.org

مقدمه: چرا امنیتی سازی؟

در چهار دهه اخیر، مفهوم «امنیت» در روابط بین‌الملل دچار تحولی بنیادین شده است. اگر در دوران جنگ سرد امنیت عمدتاً با موازنه نظامی، بازدارندگی هسته‌ای و مرزهای سرزمینی تعریف می‌شد، در نظم پساقطبی و دوران گذار، امنیت به حوزه‌هایی چون اقتصاد، فناوری، انرژی، هویت و حتی روایت‌های گفتمانی نیز تسری یافته است. در چنین شرایطی، تهدید صرفاً یک واقعیت عینی نیست؛ بلکه می‌تواند محصول برساخت سیاسی، گفتمانی و نهادی باشد. در این چارچوب، «امنیتی سازی» به مثابه فرآیندی که طی آن یک موضوع عادی به مسئله‌ای اضطراری و وجودی تبدیل می‌شود، به یکی از مهم‌ترین ابزارهای رقابت تبدیل شده است. این گزارش سیاستی با تکیه بر ادبیات نظری امنیتی سازی، به ویژه مکتب کپنهاگ، و با رویکردی تبارشناسانه، روند امنیتی سازی برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران توسط رژیم اسرائیل را تحلیل می‌کند. هدف این یادداشت، صرفاً توصیف یک اختلاف سیاسی نیست؛ بلکه فهم یک پروژه راهبردی بلندمدت است که از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شده و تا امروز ادامه دارد.

چارچوب نظری امنیتی سازی

مکتب کپنهاگ و مفهوم امنیتی سازی

مفهوم امنیتی سازی به صورت نظام‌مند توسط مکتب کپنهاگ در دهه ۱۹۹۰ صورت‌بندی شد. اندیشمندی چون بری بوزان و آل ویور در کتاب *امنیت: چارچوبی تازه برای تحلیل نشان دادند که امنیت، بیش از آنکه یک وضعیت عینی باشد، یک کنش گفتاری^۱ است.*

بر اساس این نظریه:

۱. یک کنشگر سیاسی، موضوعی را تهدیدی وجودی معرفی می‌کند؛
 ۲. این معرفی در قالب گفتار عمومی، رسمی یا نهادی صورت می‌گیرد؛
 ۳. اگر مخاطب آن را بپذیرد، موضوع از حوزه سیاست عادی خارج و وارد حوزه اقدامات اضطراری می‌شود؛
 ۴. اقدامات فوق‌العاده، که در شرایط عادی غیرقابل توجیه‌اند، مشروعیت می‌یابند.
- در این چارچوب، امنیتی سازی نه لزوماً پاسخ به تهدید واقعی، بلکه فرآیند تولید «وضعیت اضطراری» است.

امنیت چندبعدی در نظم پساجنگ سرد

در دوران جنگ سرد، امنیت عمدتاً نظامی بود. اما در نظم پساقطبی:

- رقابت‌های اقتصادی و فناورانه برجسته شده‌اند؛

- بازیگران غیردولتی نقش آفرینی می کنند؛
 - افکار عمومی و رسانه‌ها در تولید تهدید نقش دارند؛
 - مشروعیت بین‌المللی در کنار قدرت سخت اهمیت یافته است.
- در چنین شرایطی، امنیتی‌سازی می‌تواند ابزاری برای مهار رقبا حتی بدون ورود به جنگ مستقیم باشد.

بستر تاریخی امنیتی‌سازی ایران

از تهدید اروپایی تا تهدید عربی

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، بخشی از گفتمان رسمی در رژیم اسرائیل بر برجسته‌سازی تهدید تاریخی اروپا - و به‌ویژه مسئولیت تاریخی آلمان - استوار بود؛ گفتمانی که با ارجاع مداوم به هولوکاست، ناامنی تاریخی یهودیان را به مسئله‌ای زنده و سیاسی در روابط بین‌الملل تبدیل می‌کرد. در این چارچوب، امنیتی‌سازی نه متوجه یک تهدید نظامی فوری از سوی اروپا، بلکه معطوف به بازنمایی یک امکان تکرار تاریخی بود: این ایده که حتی جوامع متمدن اروپایی نیز می‌توانند در شرایط خاص به بستر تهدید وجودی بدل شوند. چنین روایت‌سازی‌ای دو کارکرد راهبردی داشت؛ نخست، تثبیت موقعیت اخلاقی و مظلومیت تاریخی رژیم اسرائیل در افکار عمومی غرب و تبدیل امنیت آن به یک تعهد اخلاقی برای دولت‌های اروپایی؛ و دوم، ایجاد زمینه مشروعیت برای دریافت حمایت‌های مالی، نظامی و سیاسی، از جمله غرامت‌های گسترده آلمان و تضمین‌های امنیتی بلندمدت. به بیان دیگر، امنیتی‌سازی گذشته اروپایی نه برای تولید خصومت پایدار، بلکه برای تثبیت سرمایه اخلاقی و تبدیل آن به امتیازهای عینی در ساختار بین‌المللی به کار گرفته شد؛ فرآیندی که در آن حافظه تاریخی به ابزار چانه‌زنی ژئوپلیتیکی تبدیل گردید.

از تهدید عربی تا تهدید ایرانی

تا دهه ۱۹۸۰، تهدید اصلی رژیم اسرائیل، دولت‌های عربی بودند. جنگ‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ چارچوب امنیتی رژیم اسرائیل را شکل دادند. اما پس از پایان جنگ سرد و آغاز روند صلح خاورمیانه (کنفرانس مادرید ۱۹۹۱)، خطر دولت‌های عربی کاهش یافت. در این خلأ تهدید، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بازیگر ایدئولوژیک و منطقه‌ای جایگزین شد. ایران نه تنها با رژیم اسرائیل رابطه رسمی نداشت، بلکه از گروه‌های مقاومت فلسطینی و لبنانی حمایت می‌کرد. این زمینه سیاسی، بستر اولیه امنیتی‌سازی را فراهم کرد.

آغاز تمرکز بر برنامه هسته‌ای

از اوایل دهه ۱۹۹۰، رهبران رژیم اسرائیل بارها اعلام کردند که ایران در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای است. این اعلام‌ها به‌صورت دوره‌ای تکرار شد:

- هشدارهای مکرر درباره «چند سال فاصله تا بمب»؛
 - ارائه نمودارها و تصاویر در مجامع بین‌المللی؛
 - پیوند زدن برنامه هسته‌ای ایران با مفهوم «تهدید وجودی».
- این تکرار گفتاری، به تدریج برنامه هسته‌ای ایران را از یک موضوع فنی به مسئله‌ای امنیتی در سطح بین‌المللی تبدیل کرد.

تحلیل گفتمانی: تهدید وجودی

یکی از مفاهیم کلیدی در گفتمان رژیم اسرائیل درباره ایران، «تهدید وجودی» است. این مفهوم بار عاطفی، تاریخی و هویتی دارد و با حافظه جمعی یهودیان و تجربه هولوکاست پیوند می‌خورد. از منظر نظریه امنیتی‌سازی:

- واژه «وجودی» سطح تهدید را به بقا ارتقا می‌دهد؛
 - مخاطب را در وضعیت اضطرار قرار می‌دهد؛
 - مشروعیت اقدامات پیش‌دستانه را تقویت می‌کند؛
 - هزینه مخالفت سیاسی را افزایش می‌دهد.
- با توجه به موارد فوق، مهم‌ترین بخش و کارکرد برجاس، غیر امنیتی سازی ایران و پرونده هسته‌ای آن بود که تا مدت زیادی این هدف تأمین شد.

تبارشناسی پروژه امنیتی سازی

با الهام از روش تبارشناسی میشل فوکو، باید امنیتی‌سازی ایران را نه به‌عنوان یک رویداد، بلکه به‌مثابه یک پروژه دانست.

لایه نخست: برساخت مظلومیت تاریخی

پس از جنگ جهانی دوم، رژیم اسرائیل خود را به‌عنوان دولتی در معرض تهدید دائمی معرفی کرد. این روایت، پایه مشروعیت بین‌المللی آن شد. لایه نخست امنیتی‌سازی بر شکل‌گیری و تثبیت روایتی استوار است که رژیم اسرائیل را به‌عنوان دولتی با تجربه تاریخی تهدید و حذف معرفی می‌کند؛ روایتی که ریشه در حافظه جمعی یهودیان و تجربه هولوکاست دارد و به عنصر هویتی در سیاست امنیتی تبدیل شده است. این برساخت، امنیت را نه صرفاً یک مسئله مرزی یا نظامی، بلکه مسئله بقا تعریف می‌کند و هر تهدید بالقوه را در امتداد یک تاریخ ممتد از ناامنی تفسیر می‌نماید. در چنین چارچوبی، گفتمان «دیگر هرگز» به مبنای مشروعیت اقدامات پیشگیرانه بدل می‌شود و حساسیت نسبت به تهدیدات آینده را تشدید می‌کند. نتیجه این فرآیند آن است که مخاطبان داخلی و خارجی آمادگی بیشتری

برای پذیرش روایت‌های تهدیدمحور پیدا می‌کنند، زیرا تهدید جدید در امتداد تجربه‌ای تاریخی و اخلاقی فهم می‌شود. این لایه هویتی، زیربنای روانی و مشروعیتی لایه‌های بعدی امنیتی‌سازی را فراهم می‌کند و امکان ارتقای یک اختلاف سیاسی به سطح تهدید وجودی را مهیا می‌سازد.

لایه دوم: انتقال تهدید به ایران

انتقال کانون تهدید از جهان عرب به جمهوری اسلامی ایران در دهه ۱۹۹۰ نه یک تغییر صرف در ارزیابی اطلاعاتی، بلکه یک جابجایی راهبردی در معماری امنیتی رژیم اسرائیل بود. پس از کاهش احتمال جنگ کلاسیک با دولت‌های عربی در پی روند صلح خاورمیانه و تغییر محیط منطقه‌ای بعد از جنگ عراق علیه کویت، رژیم اسرائیل با خلأ تهدیدی مواجه شد که هم برای حفظ انسجام داخلی و هم برای استمرار حمایت راهبردی غرب اهمیت حیاتی داشت. در این بستر، ایران به‌عنوان بازیگری غیرعربی، انقلابی و دارای گفتمان ضد اسرائیلی، به گزینه‌ای مناسب برای بازتعریف «تهدید مرکزی» تبدیل شد. این انتقال تهدید بر سه پایه استوار بود: نخست، بازنمایی ایدئولوژیک ایران به‌عنوان بازیگری که موجودیت رژیم اسرائیل را به چالش می‌کشد؛ دوم، برجسته‌سازی ظرفیت‌های منطقه‌ای ایران، به‌ویژه برسازی شبکه‌های به اصطلاح نیابتی؛ و سوم، تمرکز فزاینده بر برنامه هسته‌ای ایران به‌عنوان متغیر کاتالیزور تهدید.

در این چارچوب، تهدید ایران نه در قالب جنگ متعارف، بلکه به‌صورت تهدید وجودی و مستمر تصویر شد؛ تهدیدی که با حافظه تاریخی یهودیان و تجربه ناامنی تاریخی پیوند می‌خورد و بنابراین قابلیت بسیج افکار عمومی داخلی و بین‌المللی را داشت. از منظر نظریه امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ، این مرحله همان لحظه‌ای است که «کنش گفتاری» به‌طور نظام‌مند تکرار می‌شود تا مخاطب غربی بپذیرد که ایران صرفاً یک رقیب منطقه‌ای نیست، بلکه چالشی برای نظم بین‌المللی و بقای رژیم اسرائیل است. به این ترتیب، انتقال تهدید به ایران یک فرآیند تدریجی اما هدفمند بود که طی آن، گفتمان امنیتی جدیدی شکل گرفت و ایران جایگزین تهدیدات پیشین در دستگاه ادراکی و راهبردی رژیم اسرائیل شد، به‌گونه‌ای که حتی در مقاطع کاهش تنش نیز این جایگاه تهدیدی تثبیت شده باقی ماند.

لایه سوم: تثبیت در ساختار نهادی

با ورود پرونده ایران به شورای امنیت ملل متحد، امنیتی‌سازی به سطح نهادی ارتقا یافت. تحریم‌ها، قطعنامه‌ها و اجماع‌سازی‌ها پیامدهای ساختاری این فرآیند بودند. پس از آنکه گفتمان «تهدید ایرانی» در سطح گفتاری و سیاسی تثبیت شد، مرحله سوم امنیتی‌سازی در قالب نهادهای امنیتی‌سازی این تهدید در ساختارهای رسمی بین‌المللی شکل گرفت؛ به بیان دیگر، تهدید از سطح روایت به سطح قاعده و مقرر منتقل شد. این فرآیند با برجسته‌سازی ابعاد عدم‌اشاعه‌ای

برنامه هسته‌ای ایران و پیوند دادن آن به رژیم‌های حقوقی بین‌المللی آغاز شد و به تدریج از طریق ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد و صدور قطعنامه‌های الزام‌آور، به چارچوبی حقوقی و ساختاری تبدیل گردید. در این مرحله، امنیتی‌سازی دیگر صرفاً مبتنی بر اقناع افکار عمومی نبود، بلکه در قالب تحریم‌های چندجانبه، سازوکارهای نظارتی سخت‌گیرانه، محدودیت‌های بانکی و مالی و ایجاد ریسک سیستماتیک برای همکاری اقتصادی با ایران تجسم یافت. به این ترتیب، «تهدید ایران» از یک گزاره سیاسی به یک وضعیت حقوقی و نهادی بدل شد که بازیگران دولتی و خصوصی را ملزم به رفتار احتیاطی می‌کرد. نتیجه این نهادینه‌سازی، تولید نوعی خودکارسازی امنیتی بود؛ یعنی حتی بدون کنش فعال گفتمانی، ساختارهای حقوقی و مالی بین‌المللی به‌طور پیش‌فرض ایران را در وضعیت پرریسک قرار می‌دادند. در چارچوب نظریه امنیتی‌سازی، این مرحله را می‌توان گذار از کنش گفتاری به تثبیت ساختاری دانست؛ مرحله‌ای که در آن، وضعیت اضطراری در قالب قواعد رسمی و رویه‌های پایدار جا می‌افتد و خروج از آن مستلزم هزینه سیاسی و دیپلماتیک بسیار بالایی می‌شود.

پیامدهای امنیتی‌سازی برای ایران

امنیتی‌سازی صرفاً به معنای افزایش فشار سیاسی نیست؛ بلکه پیامدهای عمیق‌تری دارد:

۱. افزایش هزینه تعامل اقتصادی
 ۲. کاهش اعتماد سرمایه‌گذاران
 ۳. امنیتی‌شدن فناوری و همکاری علمی
 ۴. دشوار شدن عادی‌سازی روابط
 ۵. تبدیل هر اقدام ایران به موضوع حساس امنیتی
- این فرآیند موجب می‌شود حتی اقدامات فنی یا دیپلماتیک ایران در چارچوب تهدید تفسیر شوند.

اهداف راهبردی رژیم اسرائیل

امنیتی‌سازی برنامه هسته‌ای ایران چند هدف راهبردی را تأمین می‌کند:

- برتری کیفی نظامی اسرائیل در منطقه؛
- تثبیت رابطه ویژه با ایالات متحده؛
- انسجام داخلی حول تهدید خارجی؛
- انتقال تمرکز از مسئله فلسطین؛
- مهار صعود ژئوپلیتیکی بالقوه ایران.

سناریوی اول: افتادن در دام امنیتی‌سازی (واکنش‌گرایی)

در این سناریو، ایران عملاً منطق امنیتی سازی را می پذیرد، هرچند ممکن است آن را به رسمیت نشناسد. یعنی پاسخ‌ها عمدتاً در چارچوب تهدید متقابل، بازدارندگی سخت، نمایش قدرت نظامی و افزایش سطح تنش تعریف می شود، بدون آنکه به ماهیت «کنش گفتاری» پروژه امنیتی سازی توجه شود. در این وضعیت، هر اقدام ایران — حتی اگر دفاعی باشد — در روایت امنیتی اسرائیل به عنوان تأیید تهدید وجودی بازتفسیر می شود و چرخه کنش-واکنش تقویت می گردد.

در این سناریو:

- اسرائیل موفق می شود زمین بازی را تعیین کند؛
- برنامه هسته‌ای در چارچوب امنیتی باقی می ماند؛
- هرگونه پیشرفت فنی، به عنوان تشدید تهدید تعبیر می شود؛
- جامعه بین‌المللی بیشتر به سمت مدیریت تهدید متمایل می شود تا حل اختلاف.

در سطح نظری، این همان «موفقیت کامل امنیتی سازی» است؛ زیرا بازیگر هدف نیز در همان چارچوب بازی می کند. نتیجه، تثبیت وضعیت پرتنش و افزایش احتمال برخورد سخت است، حتی اگر جنگ گسترده رخ ندهد.

ریسک اصلی: تثبیت دائمی تصویر ایران به عنوان تهدید ساختاری و افزایش مشروعیت اقدام پیش‌دستانه علیه آن.

سناریوی دوم: تهاجم گفتاری و بازتعریف زمین بازی

در این سناریو، ایران تلاش می کند زمین گفتگویی را تغییر دهد؛ یعنی به جای دفاع از خود در چارچوب «تهدید هسته‌ای»، موضوع اختلاف را خود تعیین کند. به عنوان مثال:

- تمرکز بر زرادخانه هسته‌ای اعلام نشده اسرائیل؛
- برجسته سازی استانداردهای دوگانه در رژیم عدم اشاعه؛
- امنیتی سازی رفتارهای منطقه‌ای اسرائیل؛
- انتقال بحث از «تهدید ایران» به «بی ثباتی سازی اسرائیل».

این رویکرد یک تهاجم گفتمانی است، اما همچنان در منطق امنیتی سازی باقی می ماند. به عبارت دیگر، ایران تلاش می کند پروژه امنیتی سازی را معکوس کند، نه اینکه از آن خارج شود.

مزیت این سناریو آن است که زمین بازی یک طرفه باقی نمی ماند و هزینه سیاسی اسرائیل افزایش می یابد. اما خطر آن، ورود به رقابت امنیتی دوطرفه است که در آن هر دو طرف یکدیگر را تهدید وجودی معرفی می کنند.

سناریوی سوم: غیرامنیتی سازی فعال (De-securitization Strategy)

این سناریو مبتنی بر خروج آگاهانه از منطق امنیتی سازی است. در ادبیات مکتب کپنهاگ، غیرامنیتی سازی به معنای بازگرداندن یک موضوع از حوزه اضطرار به حوزه سیاست عادی است. در این چارچوب، ایران تلاش می کند:

- برنامه هسته ای را از مسئله «تهدید وجودی» به «پرونده فنی و حقوقی» تقلیل دهد؛
- هزینه پذیرش گفتمان تهدید را برای مخاطب بین المللی بالا ببرد؛
- سطح تنش نمادین را کاهش دهد؛
- از اقداماتی که خوراک گفتمان تهدید تولید می کند پرهیز کند.

در این سناریو، تمرکز بر تغییر ادراک مخاطب غربی است، نه صرفاً افزایش قدرت سخت. این مسیر ممکن است کند و پرهزینه باشد، اما تنها سناریویی است که چرخه امنیتی سازی را می شکند.

مزیت راهبردی: کاهش تدریجی مشروعیت اقدام نظامی علیه ایران.

ریسک: سوء برداشت داخلی به عنوان عقب نشینی یا کاهش بازدارندگی.

راه کاهش ریسک: همزمان با اجرای این سناریو، بر تهاجم گفتمانی علیه رژیم و تهدیدات آن برای امنیت منطقه و جهان تأکید می شود. عباراتی چون «بزرگترین تهدید وجودی اسرائیل صلح است» یا «اسرائیل بزرگترین تهدید امنیتی منطقه و جهان است» جایگزین عباراتی می شود که در نهایت ایران را خطرناک جلوه دهد.

مقایسه سه سناریو

سناریو	زمین بازی	منطق غالب	احتمال تنش نظامی	افق بلندمدت
افتادن در دام	تعیین شده توسط اسرائیل	امنیتی سازی سخت	بالا	تثبیت تهدید
تهاجم گفتاری	رقابتی	امنیتی سازی متقابل	متوسط تا بالا	قطب بندی پایدار
غیرامنیتی سازی	تغییر تدریجی زمین	خروج از منطق اضطرار	پایین تر	مدیریت بلندمدت

توصیه های سیاستی

راهبرد کلان: حرکت از تقابل گفتمانی به مدیریت روایت

امنیتی سازی یک فرآیند گفتمانی است؛ بنابراین مقابله با آن نیز باید گفتمانی-نهادی باشد، نه صرفاً واکنشی. راهبرد پیشنهادی باید معطوف به خروج تدریجی از منطق اضطرار و بازگرداندن پرونده هسته ای به چارچوب فنی-حقوقی باشد؛ به این معنا که ایران ضمن حفظ بازدارندگی، از هرگونه کنش گفتاری یا عملی که گفتمان «تهدید وجودی» را بازتولید می کند پرهیز کرده و همزمان از طریق شفافیت هدفمند، دیپلماسی عمومی فعال در اروپا، تفکیک حوزه های اقتصادی و فناورانه از منازعه امنیتی و چندجانبه سازی روابط، هزینه پذیرش روایت امنیتی را برای مخاطب بین المللی افزایش دهد. در این رویکرد، هدف کاهش تدریجی مشروعیت اقدام سخت علیه ایران و انتقال کانون اختلاف از «بقای وجودی» به «اختلاف قابل مدیریت سیاسی» ضمن تأکید گفتمانی بر خطر اسرائیل برای منطقه و جهان است.

پیشنهاد های عملی

- تفکیک حوزه های اقتصادی و علمی از منطق امنیتی؛
- تقویت دیپلماسی عمومی به خصوص در غرب؛
- شفافیت هدفمند در چارچوب حقوق بین الملل؛
- چندجانبه سازی روابط راهبردی؛
- کاهش اصطکاک های نمادین که به تقویت گفتمان تهدید کمک می کند.

جمع بندی نهایی

در جمع بندی می توان گفت امنیتی سازی برنامه هسته ای ایران توسط رژیم اسرائیل یک فرآیند مقطعی یا صرفاً واکنشی نبوده، بلکه پروژه های تدریجی، چندلایه و ساختاری است که از برساخت هویتی تهدید آغاز شده، با انتقال

راهبردی کانون تهدید به ایران تداوم یافته و در نهایت در قالب سازوکارهای حقوقی و نهادی بین‌المللی تثبیت شده است. این فرآیند، با بهره‌گیری از منطق نظری امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ و ابزارهای گفتمانی، سیاسی و حقوقی، توانسته برنامه هسته‌ای ایران را از یک موضوع فنی به مسئله‌ای امنیتی و وجودی در ادراک بخشی از جامعه بین‌المللی تبدیل کند. در نتیجه، فهم این پویش نه‌تنها برای تحلیل رفتار رژیم اسرائیل بلکه برای طراحی سیاست‌های مؤثر در مدیریت تنش، کاهش هزینه‌های ساختاری و جلوگیری از بازتولید گفتمان تهدید ضروری است.